



چاپ دوم

کتابخانه ملی و اسنادخانه
جمهوری اسلامی ایران

پیشگام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نشر روزگار
۹۶۴۱۰۴۶۲

فروپاشی ارزش های مقدس

فرحناز علیزاده

"نقد ادبی فن یا علمی ست که به مقایسه تمیز، تحلیل، شرح و تفسیر آثار ادبی می پردازد"
کان

به روابط میان انسانها و باورهایشان و هم چنین به فروپاشی ارزش های مقدس سنتی می پردازد. ارزش هایی که بنا بر نام کتاب در حال فراموشی و دود شدن است. نامی که به داستان خاصی باز نمی گردد، بلکه فضای کلی ذهن نویسنده و داستان ها را در بر می گیرد.

"واقعا باید به حال این شهر و فروپاشی ارزش های مقدس خانوادگی گریه کرد"
ص ۵۸

پنج داستان این مجموعه واقع گرای مدرن است و دو داستان دیگر بن مایه های اسطوره ای دارد

(شب شیطان، آخرین مرد مقاوم). دیدگاه چهار داستان راوی اول شخص می باشد و سه داستان دیگر سوم شخص مفسر است. تقسیم بندی دیدگاه ها بیانگر آن است که کانون روایت داستان ها درونی ست و نویسنده سعی بر آن داشته تا به بیان حالات و احساسات عاطفی و درونیات شخصیت ها بپردازد.

وجود زاویه دید من راوی زن در سه داستان (یک دوستی سه نفره، ماه و پلنگ، پالتو) نشان از برجسته بودن نقش زنان در داستان ها می باشد. شخصیت اصلی و محوری داستان ها زنان هستند و نویسنده گوشه گوشه هایی از آلام آنان را به تصویر کشیده است. زنانی که در تضاد بین باورها و سنت های قدیمی و جامعه مدرن گیر کرده اند و به دنبال جایگاه خود در این جامعه ی مرد سالار می باشند. زنانی که گرچه خود نیز به مردان



کتاب دود مقدس؛ نوشته ی شیوا مقالوکه توسط انتشارات ققنوس در سال ۱۳۸۵ به بازار کتاب عرضه شده، دومین مجموعه داستان از این نویسنده / مترجم است. کتاب شامل هفت داستان کوتاه است. نویسنده در داستان ها باروایتی مدرن و با نگاهی سنتی

ستم می کنند (آنا در داستان یک دوستی سه نفره) اما محتاج عشق مردان هستند و گویا سرنوشتشان فقط در پیوند با مردان است که شکل می گیرد (ماه و پلنگ)

در داستان اول (یک دوستی سه نفره) با راوی زنی روبه رو هستیم که با لحنی خونسرد و کمی طنز بر عکس اظهار خود که نمی خواهد ماجرای را به صورت خطی بیان کند (ص ۷)

به روایت گزارش گونه ای از زندگی خود و دوستانش (آنا و ناز) می پردازد و از زندگی در این جامعه ی مدرن می گوید و بابه یاد آوردن خاطره های گسسته از روابط سرد میان زن و شوهرهای امروزی و روابط نه چندان سالم بین انسان های مدرن پرده برمی دارد.

"آن روز که دقیق به خاطر من مانده - که می گویم ماجرای هم نیست ولی به گفتش می ارزد." ص ۱۳

راوی بسیار عادی و خونسرد از خیانت ها می گوید. خیانت آنا به سینا.

"اول از همه این را بگویم که آنا به شوهرش (سینا) خیانت می کرد" ص ۸

از خیانت کیان به ناز "آن روزها ناز هم بالاخره قبول کرد که کیان به او خیانت می کند"

هم چنین از خیانت خود به دوستانی که به نقل خودش رفیق گلستان و گرمابه شان است "این که من با سینا دقیقاً کی و کجا آشنا شدم... در میهمانی شام... اول پایم را لگد کرد و بعد سیگارم را آتش زد" ص ۸

"اولین باری که کیان به من تلفن زد و پیشنهاد کرد تنهایی و برای شام دونفره بیرون برویم" ص ۱۰

راوی از زنانی می گوید که هریک به دنبال

خوشبختی اند. آنای مقتدر که از سینا سیر شده، رهایی را در طلاق می بیند و آن را خوشبختی می داند. ناز که مورد بی مهری کیان قرار گرفته و محتاج عشق و ازدواج با کیان است، خوشبختی را در وصال با دیگری که شبیه کیان است جستجو می کند و راوی تنها دم غنیمت می شمرد و با سینا و کیان به خوش و بش می پردازد چرا که معتقد است. "مردهای مقتدری که بی دغدغه ی داشتنشان

حتی بودنشان هم غنیمت است" ص ۱۰
زنانی که سنت ها را کنار می گذارند و به دنبال خوشبختی اند و برآستی کدام یک خوشبختی ست؟ طلاق، ازدواج یا فقط غنیمت شمردن همین لحظات؟. داستان زندگی امروزی و مدرن را پیش روی خواننده قرار می دهد. زنانی که در تضاد بین سنت و مدرنیته قرار گرفته اند.

داستان دوم که با دیدگاه من راوی زن روایت می شود، داستان زنی ست که برخلاف مخالفت های پدر و حتی همکارش عازم نقطه صفر مرزی ست.

"ص ۱۱ پدر می گوید: منطقه جنگی؟ دیوونه شدی؟ روزی نیست که خبر ترکیدن بمب و نارنجک و عملیات انتحاریشون نیاد."

زن اما تن به سفر می دهد چرا که می خواهد حالی شان کند که آمده چیزها را ببیند؛ چیز هایی را رها کند و اگر نمی آمد افسوس می خورد ص ۲۱.

او در یک گروه که شامل زن پرستار، پزشک، مورخ و...

در شب راهی سفر می شود. مورخ در طول سفر به نقل قصه ی عروسی می پردازد که بعد از سه مراسم عروسی با پسران خان به

وصال نمی‌رسد. زن در طول سفر در لحظات مختلف عروس را که نگین سبز درشتی میان ملیله‌های جلیقه دارد می‌بیند و با او حرف می‌زند. به تدریج همزادپنداری و علاقه بین زن و عروس ایجاد می‌شود. از طرف دیگر زن به محافظ گروه علاقه‌مند می‌شود. به مردی که نگران‌ترین نگاه عالم را دارد و چشم‌های عسلی‌اش مثل کندوی عسلی پر از زنبوران وحشی‌ست ص ۲۶. مرد به دلیل ترسیدن زن در کنارش جای می‌گیرد و دستان او را در دست می‌فشرد. با پایان رسیدن سفر و اسکان گزیدن گروه در هتل داستان نیز در صحنه‌ای از راهرو هتل وقتی مرد نگین سبز را در میان دستهای زن قرار می‌دهد به اتمام می‌رسد.

مالکام برادبری می‌گوید

"هر نویسنده هنگام نوشتن باید دائم روی منطق اعمال و اشخاص و حوادث داستانی‌اش کار کند تا باعث باور پذیری کنش‌های شخصیت‌های داستانی‌اش شود."

در این داستان کنش‌های مرد باور پذیر نمی‌باشد. در یک تیم امدادی، مرد محافظی که گویا رئیس گروه محافظین نیز می‌باشد چرا باید تنها به خاطر ترسیدن یکی از گروه خود به شخصه بی‌هیچ شرمی کنار زن بنشیند، دستش را توی دست‌هایش بگیرد و مانند پلنگی در کمین نشسته با آن چشم‌های عسلی زنبور مانندش به زن نگاه کند و بعد به راننده دستور دهد. ص ۲۸

مسلم است که محافظ گروه حتما کارهای مهمتری غیر از فشردن دست و رها کردن یک فرد از ترس را باید داشته باشد. کنش دیگر مرد که در انتها نگین سبز را در دست

زن قرار می‌دهد، نیز باور پذیر نمی‌باشد. مگر نه آنکه نگین متعلق به عروسی‌ست که تنها در وهم زن بوده پس چطور یک شی اینگونه جسمیت می‌یابد. ص ۳۲ "بر می‌گردم و می‌دانم اصلا از دیدنش تعجب نکرده‌ام.... زنبورهایش آرام گرفته‌اند.... چیزی را کف دستم می‌سراند.... مشتّم را باز می‌کنم. نگین سبز درشتی کف دستم می‌لرزد."

داستان رئال ست نه غیر رئال تا بپذیریم که نگین به دنیای عادی تعلق پیدا می‌کند. مگر آن که آن را به صورت نمادی در نظر بگیریم. به این معنی که عروس را نمادی از زنانی بدانیم که به وصال نمی‌رسند و مرد با دادن نگین سبز به زن که شاید متعلق به خودش بوده بیانگر ترسیدن مرد به زن باشد. در آن صورت نویسنده می‌بایست در قسمتی از متن به این موضوع اشاره می‌کرد. (مثلا بودن نگین در دست مرد در قسمتهایی از داستان) تا باور پذیری این امر توسط خواننده ممکن می‌شد.

صحیح استفاده نکردن از ضمائر و ایجاز‌دراثر نیز باعث خوانش سخت آن شده. به گونه‌ای که خواننده باید در بین سطور به جستجوی آن بپردازد که کنش را چه کسی انجام داده. عروس یا مرد؟

"به راه می‌افتم. اما عروس همراهان نمی‌آید. عقب عقب می‌رود با نگاه خیره اش. شب زفافش کجا خواهد بود؟

نگاهش همه جا را می‌پاید مگر مرا. دیگر به من توجه ندارد." ص ۳۱

در ابتدا سخن راوی با عروس است. اما بدون آنکه ضمیری بیاورد و یا اسمی از مرد بازگو کند، از نگاهی می‌گوید که همه جا را می‌پاید

بخصوص اورا، کہ نشان از نگاہ مرد دارد.
"نہیبی بہ خودم می زنم و لبخندی بہ او .

دستم را آہستہ بیرون می کشم. ص ۲۸
معلوم نیست بہ چہ کسی لبخند می زند؟ و یا
دستش را از دست چہ کسی بیرون می آورد
؟ یا شک می توان گفت کہ بہ مرد لبخند
می زند ولی بعد دستش را کہ تا چندی پیش
در دست عروس بودہ بیرون می آورد دست
در دست عروس میان بو تہ ہای تنک رود
قدم می زنم با زبانی کہ می فہم می گوید
: ہمیشہ چشم بہ راہیم و " یا آنکہ فقط
در وہم پیادہ شدہ چرا کہ قبل آن دستش
در دست مرد است " کمی مکث می کند
واز جایش بلند می شود ، با لہجہ ای غریب
و شکستہ بستہ می گوید : نرسید " ابہام
در کشگر ہا باعث سخت خوانی اثر شدہ .
مارکز نویسندهی مشہور آمریکای لاتین
می گوید

" نوشتن یک جور ہیپنوتیزم است . اگر
موفقیت آمیز باشد ، نویسنده خوانندہ را
ہیپنوتیزم کردہ است . ہر جا نویسنده تپق
بزند ، خوانندہ از خواب بیدار می شود . اگر
نثر لنگ بزند خوانندہ رہایتان می کند . باید
با پرداختن بہ جزئیات ظریف ، با تک تک
کلمات خوانندہ را در ہیپنوتیزم نگہ داشت
".

بہترین داستان این مجموعہ بہ اعتقاد نگارندہ
شب شیطان می باشد . شب شیطان داستانی
اسطورہ ای ست کہ با دو دیدگاہ توأمان
بیان شدہ . اول شخص مفسر (ذہن ہذیان
گوی کاتب) و راویان دیگر دو فرشتہ کہ
بہ بیان حالات شیطان می پردازند . شیطان کہ
مظہر پلیدی ست در این داستان اسیر بوسہ

زن می شود و گول می خورد . او بہ بہشت
رانندہ می شود چرا کہ در یک شب سرد و
تاریک بہ خواستہ زن و عشق او جواب مثبت
نمی دہد . او در بہشت بہ دنبال زن و عشق
او با پریان سر می کند تا آنکہ متوجہ می
شود زن بہ دلیل انکار کردن خدا بہ دوزخ
رانندہ شدہ .

داستان با ساخت شکنی شیطان راہ جدیدی
را در پیش می گیرد . شیطان گول نمی زند
بلکہ گول می خورد . همانطور کہ می دانیم
وقتی سر لوحہ داستانی ساخت شکنی قرار
می گیرد ، این شکستن ساختارہا می بایست
در تمامی زمینہ (مکان ، زمان و موقعیت
داستانی) صورت گیرد ، در حالی کہ در این
داستان شیطان در تاریکی شب ظاہر می شود
و مرد است . در حالی کہ بہتر آن بود کہ
برای شیطان جنسیتی تعیین نمی کردیم و از
فضای کلیشہ ای و تکراری شب و تاریکی
وسرما کمک نمی گرفتیم .

چند سطر ابتدای داستان کہ با جملہ بلندی
نیز آغاز می شود (این جملہ ی بلند در ابتدای
داستان آخرین مرد مقاوم نیز دیدہ می شود
) ما را بایک راوی مفسر رو بہ رو میکند ،
کہ با شکستن ساختارہا و کلیشہ ہا ہمہ انگ
نیست .

" رگبار دیگر رگ نمی زند روی سنگفرش
ہای سخت و سیاہی کہ یک امشب را بہ
یمن قطرات سنگین زلال و براق بہ نظر می
آیند "

وجود کلمات خیابان مفلوک ، سیاہی شب
، زیر نور سکتہ کردہ ؛ سخت و سیاہ و
ازنگاہی تفسیری و جانبداری حکایت می
کند کہ ہمراہ است با نثری رمانتیک، این

امر با روایت ساختار شکنی در تضاد قرار می گیرد .

مشکل دیگر داستان در دیدگاه آن است. اگر دو فرشته راویان داستان می بودند (راویانی غیر معمول)

به دلیل شکسته شدن ساختار ها با داستان هماهنگ تر می بود. راوی دانای کل (راوی همه چیز دان) در دنیای کنونی ما که دنیای عدم قطعیت هاست کمتر مورد استفاده قرار می گیرد .

اشک洛夫سکی فرمالیسم روس معتقد است برای استفاده از تمهیدات هنری نویسنده می تواند به دو کار متوصل شود .۱) کند کردن زمان و ۲) آشنایی زدایی. که این آشنایی زدایی می تواند در راوی و دیدگاه صورت گیرد یعنی اگر ما از زبان یک راوی نامتعارف (مثلا یک مرده) داستان را روایت کنیم آشنایی زدایی انجام داده ایم .

داستان ولگرد پر لاشز را می توان از نوع داستان های ناگهانی برشمرد . در این داستان که بادیدگاه سوم شخص (دانای کل) روایت می شود داستان زنی را داریم که عمدا همراه سگش شب را در پارک می ماند. داستان با این جمله " چیزی از حرف های بلندگو نمی فهمد . بیشتر نگاه می کند ، حرکات را می شناسد....." خواننده را متوجه ذهنیت شخصیت اصلی داستان می کند . شخصیتی که جنسیت آن برای خواننده مبهم است مرد یا زن ؟ و آنچه که در انتها با آن رو به رو می شود او را به شوک و ا می دارد ، نویسنده از ذهنیت یک سگ داستان را بیان کرده ! سگی که به جمعیتی که در حال عکس گرفتن هستند توجه می کند . ! سگی که حتی به فواره های

آب که مثل تف لاینقطع بیرون می ریزد، خیره می شود و با هو هوی غمگین پرنده ای ناپیدا از جا می پرد و دور میشود! ص ۶۳ حالات و توصیفات که از دیدگاه سوم شخص محدود به ذهن سگ نقل می شود به اعتقاد نگارنده به هیچ وجه با ذهنیت و دغدغه های یک سگ همخوانی ندارد . به نظر من یک سگ دغدغه های مخصوص به خود را دارد (مثلا یافتن غذا و یا مکان) مانند سگ ولگرد صادق هدایت که این داستان تا حالتی به آن پهلوی می زند . در این داستان دغدغه های سگ بسیار انسانی نشان داده شده .

در سگ ولگرد هدایت خواننده دلیل ولگرد شدن سگ را می فهمد درحالی که در این داستان توجیه منطقی برای گردش تنها سگ در پارک و توجه سگ به پسران پر هیاهو وجود ندارد . و این سوال را برای خواننده به وجود می آورد که اصلا چرا زن بعد از اعلام بسته شدن درها در پارک می ماند ؟ چرا زن تا این حد عصبی و بی قرار است ؟ آیا داستان بیانگر تنهایی و ملال زن از روزمره گی است که به پارک پناه آورده ؟ یا از بی جایی و ولگرد بودن اوست ؟ ولی شخصیت اصلی که سگ است نه زن .

" دوباره بلند می شود و با چشم بسته زمزمه می کند . گاهی با خشم روی سنگ تف می کند . " ص ۶۷

و اینجاست که خواننده از خود می پرسد کارکرد توصیفات رمانتیک از فواره یا عکس گرفتن پسر ها چه کار کردی می توانسته از تنهایی سگ داشته باشد . نشر رمانتیک که با قسمتهای شبهه پست مدرنیستی در تضاد است . بخصوص کلمه نرماند در این جمله "

ارامش زن را نرماند "ص ۶۶ که بعد آن چنین می خوانیم "اگر چشمان تیز بین نویسنده ای رو بروی زن نشسته بود و می خواست با فرهنگ و لغات مکاتب ادبی قرن نوزدهم توصیفش کندمی دانیم که نویسنده ها همیشه در همه چیز اغراق می کنند . "ص ۶۵

که بیانگر دخالت نویسنده با لحنی طنز است براستی چه کار کردی می توانسته در روایت ولگرد بودن سگ که محور اصلی داستان است ،داشته باشد ؟

در انتها اشاره کوتاهی به داستان یک دوستی زنانه دارم . داستان که نوع دیگری از داستان اول به شمار می آید در واقع همان ماجراست که اینبار از دیدگاه یک مرد بازگو می شودبا جهانی داستانی که خیلی شبیه به داستان اول می باشد .

گاه داستان هایی از دیدگاه های مختلف بیان می شود . یعنی یک رخ داد توسط چند نفر گفته می شود (چندصدایی) .دراین نوع داستان ها که هر بار با زاویه دیگر به جهان نگریسته می شود ، گاه چیزهایی که برای خواننده نقشی کاملاً مثبت را دارمی باشد از نظرگاه دیگر جنبه ای منفی به خود می گیرد . در حالی که دراین دو نوع داستان این عمل انجام نگرفته و تفاوت دیدگاه باعث تفاوت در نگرش و اندیشه نگردیده است بلکه در هر دو داستان به پوچی روابط انسان ها و سردرگمی شان در جامعه مدرن می رسیدم.

به امید کارهای بعدی خانم شیوا مقانلو، نویسنده ای تحصیل کرده که حضوری پیگیر و مستمر درعرصه ادبیات دارد.وبه موضوعاتی بکری مانند داستان شب شیطان می پردازد. که در نوع خود چشمگیر و خواندنی می باشد .

پانوش ت :

نقد ادبی - معرفی مکاتب نقد همراه با تحلیل و نقد متون ادبی / دکتر حمید رضا شایگان فر
(۲) گفتنمان نقد / دکتر حسین پاینده (۳) راهنمای نظریه ادبی معاصر / اراما سلدون / عباس مخبر

ا هورا

ا هورا
منتشر شده
روایتی ناصر تقوایی

آوان لوکاسیان، صدر قلی زاده، میترا فرشی جی، احمد طالق نژاد، عباس هارلو،امید روحانی
محمد هارلو، علی رضا زرین دست، اکبر عالمی،جواد ترمسی، سحر تقوایی، محمد ایوبی و...

همراه با نوشته ها و آثاری از علی باباجاهی، دکتر روح لیکز کراچی، دکتر محمد حسران،
عنايت سنجي، فرشته باری، شمس ننگرودی، جواد عباسی،محمد علی بهنام
روحانچین گارو، عاده رضایی، ایلیا تاجاوش، محمد حسن محمدی و...

منتشر می کند:

جشن نامه ناصر تقوایی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: آریامن احمدی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: آریامن احمدی
۰۲۵۲۶۶۷۹۱۷
arjamen_alhura@yahoo.com